

مبانی فقهی مشروعیت الزام شهروندان در دولت اسلامی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۶/۱۵

تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۰۷/۲۵

اصغر فریدونی*

چکیده

مشروعیت، مبنایی ترین عنصر برای پذیرش الزام سیاسی و اطاعت شهروندان نسبت به دولت‌ها به حساب می‌آید. بنابر همین مشروعیت، پاسخ‌های متفاوتی برای پذیرش الزام سیاسی توسط شهروندان داده شده است که بیشتر از منظر فلسفه سیاسی به آن پرداخته شده است. مکاتب غربی با توجه به مبانی فلسفی خود به این امر پرداخته‌اند و نظریه‌هایی مانند قرار داد اجتماعی و رضایت عمومی ماحصل پاسخ به مبنای مشروعیت الزام شهروندان توسط دولت‌ها می‌باشد. در تحقیق پیش رو، سؤالات اساسی که وجود دارد این است که مبنای مشروعیت الزام شهروندان در دولت اسلامی چیست؟ و اساساً چه کسی حق حاکمیت بر مردم را دارد و بنابر کدام دلیل باید از اوامر حکومت اطاعت کرد؟ برای پاسخ به این سؤالات به فقه سیاسی مذهب تشیع رجوع شده است و نتایجی که از این تحقیق بدست آمده به این شرح می‌باشد: حق حاکمیت در اسلام مختص به خداوند متعال می‌باشد و برای اینکه این حق به اجرا درآید، وظیفه اداره جامعه را خداوند به پیامبران اعطا نموده است و به تبع آن امامان معصوم(ع) جانشین پیامبر در اداره جامعه می‌باشند و بنابر ادله موجود در زمان غیبت این وظیفه بر عهده فقهای جامع الشرایط

قرار داده شده است. مهم ترین دلیل اطاعت از اوامر حکومت نیز حفظ نظام اجتماعی بیان شده است زیرا اساساً جوامع بشری بدون وجود حاکم و دولت، قادر به ایجاد نظم و امنیت نیستند. برای بدست آوردن مبنای مشروعیت الزام شهروندان در دولت اسلامی از ادله فقهی «روش اجتهادی» مانند آیات قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم السلام استفاده شده است.

واژه‌های کلیدی: مبنای فقهی، مشروعیت، الزام، شهروندان، دولت اسلامی.

مقدمه

مشروعیت، پایه اساسی مقبولیت و کارآمدی حکومت است همین امر مبنایی ترین عنصر برای پذیرش الزام سیاسی و اطاعت شهروندان نسبت به حکومت به حساب می‌آید. الزام سیاسی، اساس ترین موضوع فلسفه سیاسی در باب حکومت است.

حال این سؤال اساسی به وجود می‌آید که شهروندان چرا و بنا به کدام دلیل باید از دولت اطاعت کنند؟ مهم ترین نظریه‌های الزام سیاسی که به این امر جواب داده‌اند عبارتند از:

۱. نظریه قرارداد اجتماعی؛

۲. نظریه رضایت عمومی؛

۳. نظریه عدالت؛

۴. نظریه سعادت عمومی.

این نظریه‌ها از منظر فلسفه سیاسی به این امر نگریسته‌اند. حال در تحقیق پیش رو با رویکرد فقه سیاسی به بررسی مبنای مشروعیت الزام شهروندان در حکومت و دولت اسلامی می‌پردازیم.

سؤال اصلی

مبانی فقهی مشروعیت الزام سیاسی در دولت اسلامی چیست؟

سؤالات فرعی

۱. چه کسی حق حاکمیت و حق صدور حکم را دارد؟

۲. چرا باید از اوامر حکومت اطاعت کرد؟

مبانی مشروعیت الزام سیاسی در فقه

مبانی را در اصطلاح فقهی، می‌توان به معنای مفروضات و اصول موضوعه بکار برد، بنابراین نظر برخی از نویسندگان آن چه توسط فقیهان مسلمان در برابر واژه «مبنا» به کار برده می‌شود، اصطلاح «ملاک» است. در دانش فقه اسلام «ملاکات احکام» اصولی است که احکام و مقررات اجتماعی براساس آن وضع گردیده است.

«لا شک انّ الأحكام الشرعية تابعة للملاکات و المصالح و المفسدات، فرما یکون مناط الحكم مجهولا و مبهما و آخری یکون معلوما بتصریح من الشارع»^۱.

این مقاله در صدد بیان مبانی و ملاکات پذیرش الزام سیاسی در دولت اسلامی است و این که دولت اسلامی طبق کدام ملاک و مناط مشروعی می‌تواند شهروندان را ملزم به انجام اوامر و نواهی خود نماید؟

به عبارت دیگر مبنای پذیرش الزامات سیاسی شهروندان در دولت اسلامی چیست؟

تعریف و ویژگی‌های مبانی، ملاک و مناط احکام

بنابر نظر عدلیه که قائل به حسن و قبح ذاتی افعال و امکان درک آنها توسط عقل هستند، احکام شریعت به حسب واقع تابع مصالح و مفسدات است که ملاکات احکام از سلسله علل آن بوده و احکام حدوثاً و بقائاً دائر مدار آنهاست.^۲

بنابراین علت احکام شرعی و حکمت به وجود آمدن حکم شرعی را می‌توان ملاک یا مناط احکام نامید؛ به عبارت دیگر مصلحت یا مفسده موجود در حکم شرعی را می‌توان کشف نمود. آیا تمامی احکام دارای ملاک و مناط است؟ این موضوع جای بحث دارد. در میان فقهای شیعه مشهور است که تمامی احکام دارای

۱. جعفر سبحانی، رساله فی تأثیر الزمان و المكان علی استنباط الأحکام، قم، ص ۹۲.

۲. حسین علی منتظری نجف‌آبادی، مجازات‌های اسلامی و حقوق بشر، قم، ارغوان دانش، ۱۴۲۹ هـ.ق، ص ۳۲.

دارای مصالح یا مفساد نیستند و مکلفین قادر به درک مصالح و مفساد موجود در تمامی احکام نیستند همچنین در مورد اینکه آیا از طریق عقل می‌توان ملاکات احکام را کشف نمود بین اندیشمندان اسلامی اختلاف وجود دارد عده‌ای قائل به این هستند که عقل می‌تواند ملاکات احکام را کشف نماید.

«عقل عاملی است که مناطات احکام را - البته نه در همه جا بلکه در مواردی - کشف می‌کند. در مواردی به ملاکات احکام پی می‌برد و علل احکام را کشف می‌کند».^۱

عده‌ای هم کشف مصالح و مفساد احکام توسط عقل را انکار نموده‌اند.

«هیچ‌گاه عقل ما به ملاکات احکام راه نمی‌یابد مگر آنکه انبیاء و اوصیاء ما را به این ملاکات واقف و مطلع سازند که در این صورت عقل می‌تواند ملاک حکم را درک نماید».^۲

برخی هم معتقداند که عقل توانایی درک مصالح و مفساد احکام را ندارد بلکه عقل فقط می‌تواند حسن و قبح اشیا را درک نماید و عقل توانایی درک مصلحت و مفسده احکام شرعی را ندارد.

احکام اسلامی در یک تقسیم‌بندی به احکام تأسیسی و امضایی تقسیم می‌شود. احکام تأسیسی احکامی هستند که مختص اسلام است و سابقه‌ای جز در اسلام نداشته است ولی احکام امضایی احکامی هستند که قبل از جعل شارع نیز در میان عقلا و اقوام مختلف جاری بوده است.

۱. مرتضی مطهری، فقه و حقوق (مجموعه آثار)، قم، هق، ج ۲۱، ص ۳۰۰.

۲. سید محمد حسن مرعشی شوشتری، دیدگاه‌های نو در حقوق، تهران، نشر میزان، ۱۴۲۷ هق، جلد ۱، ص ۴۱.

فقها به طور کلی احکام را به دو دسته عبادات و معاملات تقسیم نموده‌اند. یک قاعده فقهی در اینجا وجود دارد که اصل در امور عبادی، تأسیسی است و در امور معاملی، امضایی بودن الا در جایی که خلاف آن ثابت بشود.

امور اجتماعی و سیاسی که در این تقسیم بندی جزو احکام معاملی محسوب می‌شود، احکام امضایی هستند یعنی قبل از اسلام نیز این احکام وجود داشته است و در میان عقلا امری بدیهی بوده است مانند تشکیل حکومت برای بدست آوردن امنیت و همچنین مناسبات اجتماعی که برای زندگی اجتماعی، امری ناگزیر می‌باشد. بنابراین شارع در این موارد نه تنها با این امور مخالفت ننموده است بلکه در اکثر موارد آنها را تأیید و امضا نموده است، بنابراین کشف ملاک و مناط احکام سیاسی به مراتب از کشف احکام عبادی سهل تر می‌باشد؛ و در مواردی تنها با رجوع به عقل جمعی می‌توان به مصالح و مفاسد و ملاک این احکام دست یافت. حال که ما به دنبال مبانی و ملاک مشروعیت الزام سیاسی در دولت اسلامی می‌باشیم برای بدست آوردن این مهم باید چند مقدمه را مطرح نماییم و سپس مبانی و ملاکات الزامات سیاسی در اسلام را مورد بررسی قرار دهیم.

مبانی مشروعیت الزام سیاسی به این دو سؤال مهم بر می‌گردد:

۱. چه کسی حق حاکمیت و حق صدور حکم را دارد؟

۲. چرا باید از اوامر حکومت اطاعت کرد؟

قبل از اینکه بخواهیم به این دو پرسش پاسخ دهیم باید بدانیم که در اسلام اصلاً ضرورتی برای تشکیل حکومت وجود دارد یا خیر و ملاک تشکیل حکومت در اسلام چیست؟

مبانی فقهی ضرورت تشکیل حکومت اسلامی

نیاز به تشکیل حکومت یک امر بدیهی می‌باشد و نیاز به استدلال خاصی ندارد، زیرا لازمه زندگی اجتماعی تشکیل حکومت می‌باشد و اساسی‌ترین دلیل تشکیل حکومت حفظ نظام اجتماعی یا همان حکم عقل است.

در مورد تشکیل حکومت توسط پیامبر صلی الله علیه و آله این امر برای مسلمانان به قدری واضح و روشن بود که هیچ موقع به اصل تشکیل حکومت توسط ایشان اعتراض نمودند و دلیل این امر را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مطالبه نکردند. به دلیل فطری بودن نیاز به تشکیل حکومت در جامعه به خصوص جامعه نوپای اسلامی که از همه طرف به خصوص مشرکان مکه در معرض تهدید و خطر فروپاشی قرار داشت، به اتفاق همه مسلمانان در مدینه توسط شخص پیامبر حکومت تشکیل گردید و حتی پس از رحلت ایشان نیز اصل وجود حکومت مورد اتفاق همه قرار داشت و فقط بحث و اختلاف نظر بر سر جانشینی و تصدی منصب حکومت بعد از ایشان به وجود آمد نه بر سر اصل وجود حکومت.

بنابراین اصل تشکیل حکومت توسط حاکم اسلامی مورد تایید و امضای شارع می‌باشد و این جزو احکام امضایی شارع می‌باشد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

«دولة العادل من الواجبات»^۱.

با این حال در مورد مبانی و ملاکات تشکیل حکومت، فقها و اندیشمندان اسلامی دلایلی را ذکر نموده‌اند که ما به طور اختصار چند نمونه را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۱. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، قم، ۱۴۱۰ ق، ص ۳۶۶.

امام خمینی (ره) در کتاب ولایت فقیه مواردی را به عنوان دلایل ضرورت تشکیل حکومت اسلامی ذکر می‌کنند که عبارتند از:

۱- عمل پیامبر در تشکیل حکومت؛

۲- ضرورت استمرار اجرای احکام الهی که فقط در زمان پیامبر ضرورت ندارد بلکه برای همیشه است؛

۳- ماهیت و کیفیت قوانین اسلام که بدون حکومت قابل اجرا نیست؛ مثل احکام مالی، دفاع ملی، احکام حقوقی و جزایی.

عمده دلیل در این باب حکم عقلی می‌باشد و عقل تا حدودی می‌تواند ملاکات و مناط احکام، به خصوص در حوزه احکام سیاسی و اجتماعی را درک نماید. برای درک مبانی و ملاکات ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در همه اعصار از دلیل عقل، قرآن و روایات استفاده می‌نماییم.

انسان موجودی اجتماعی است

انسان یک موجود اجتماعی خلق شده است و لازمه زندگی اجتماعی تشکیل حکومت می‌باشد تا در سایه آن انسان در امنیت و آسایش زندگی کند و در بستر دولت است که عدالت در بین مردم اجرا شده و نظام زندگی اجتماعی قوام پیدا می‌نماید. قرآن کریم در آیه ۱۳ سوره حجرات در مورد آفرینش انسان می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»^۱.

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳.

ای مردم، ما همه شما را نخست از مرد و زنی آفریدیم و آن گاه شعبه‌های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا بزرگوار و با افتخارترین شما نزد خدا با تقواترین شمایند، همانا خدا کاملاً دانا و آگاه است.

بنابراین یکی از ملاکات تشکیل حکومت و امضای شارع، نوع زندگی بشر می‌باشد و لازمه وجود اجتماع بشری بدون حکومت امکان پذیر نیست و عقل و خرد جمعی به این امر مهم توجه ویژه داشته است بنابراین شارع که خود امیر العقلاء است این مهم را امضا نموده است.

ماهیت قوانین و احکام شرعی در اسلام

ماهیت قوانین اجتماعی، سیاسی، نظامی و اقتصادی اسلام خود دلیلی بر لزوم تشکیل حکومت است، زیرا ماهیت این مجموعه قوانین متنوع نشان می‌دهد که برای پی‌ریزی یک دولت و اداره تشکیلات سیاسی و اقتصادی و نظامی یک جامعه تشریح گشته است.^۱

با بررسی احکام و قوانین شرعی به سادگی می‌توان در یافت که مجموعه ابواب فقهی از جمله معاملات، احکام سیاسی و همچنین احکام اجتماعی دارای نظام خاصی می‌باشند که این نظام بدون تشکیل حکومت نمی‌تواند اجرایی شود به عنوان مثال احکام اقتصادی مانند خمس، زکات، جزیه و نوع روابط مالی با غیر مسلمان نشان می‌دهد که بدون تشکیل یک نظام یکپارچه نمی‌توان آنها را اجرا نمود و بدون حکومت، این احکام تعطیل خواهد شد. همچنین در احکام اجتماعی مانند حدود، دیات و قصاص بدون تشکیل حکومت چطور می‌توان حد سرقت جاری نمود؟ در غیر حکومت اسلامی اگر حاکم، مخالف با این احکام باشد آیا می‌توان بدون وجود تشکیلات حکومتی قصاص یا حدود را جاری نمود؟

۱. عباسعلی عمید زنجانی، فقه سیاسی (عمید)، ۳ جلد، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۴۲۱ هـ.ق، ج ۲، ص ۱۵۸.

اجرای حدود طبق روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شده است به دست کسی است که حکومت را در دست دارد.

حفص بن غیاث (از قضات اهل سنت) گوید: از جعفر بن محمد علیهما السلام پرسیدم: اجرای حدّ به دست کیست؟ حاکم بلد یا قاضی شهر؟ فرمود: «اجرای حدود بدست کسی است که حکومت در دست اوست».^۱

شیخ مفید رحمه الله در مقنعه گفته است:

«اجرای حدود، در اختیار حاکم اسلامی است که از سوی خداوند منصوب شده است و اینان امامان هدایت از آل محمد صلی الله علیه و آله هستند و نیز کسانی از امیران و حاکمان که امامان علیهم السلام آنان را نصب کرده‌اند و امامان علیهم السلام به فقیهان شیعه، اجرای حدّ را - در صورت امکان - تفویض کرده‌اند».^۲

به عنوان مثال در جوامع غربی که هتاکی به ساحت مقدس پیامبر اکرم را امری عادی و لازمه آزادی بیان می‌دانند حال در این جامعه چطور می‌شود که حکم ارتداد و اهانت به پیامبر را جاری نمود بنابراین لازمه بسیاری از احکام اسلامی تشکیل حکومت است. حتی اگر این احکام در حوزه فقاقت سال‌ها تدوین و تدریس هم شود بدون وجود دستگاه حاکمیتی تعطیل می‌شود و اجرا نخواهد شد.

ضرورت استمرار اجرای احکام الهی

بعد از اینکه ثابت شد عمده احکام الهی بدون تشکیل حکومت قابل اجرا نمی‌باشد، به عبارت دیگر احکام بدون وجود تشکیلات حکومتی ضمانت اجرایی

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی صدوق، من لایحضره الفقیه، ترجمه علی اکبر غفاری، تهران، صدوق، ۱۴۰۹ هـ.ق، ج ۵، ص ۴۱۴.

۲. حسین طباطبایی بروجری، منابع فقه شیعه، مترجمان مهدی حسینیان قمی، صبوری، محمد مهدی، ۳۱۰ جلد، تهران، فرهنگ سبز، ۱۴۲۹ هـ.ق، جلد ۳۰، ص ۵۱۷.

ندارند، شاید این سؤال به وجود بایید که چه ضرورتی دارد تمامی احکام شرع در تمامی ادوار اجرا شود و تعطیلی احکامی که امکان اجرا ندارد چه اشکالی دارد؟

امام خمینی (ره) در کتاب ولایت فقیه در این باره می‌فرماید:

«این حرف که قوانین اسلام تعطیل پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکانی است، بر خلاف ضروریات اعتقادی اسلام است». (سید روح الله موسوی خمینی، ۱۴۲۳ ه ق، ص ۲۷)

علت این نظر می‌تواند آیات و روایات فراوانی باشد که در این زمینه وجود دارد، به عنوان نمونه چند آیه و روایت را بررسی می‌نماییم.

«تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا»^۱.

زوال ناپذیر و پر برکت است کسی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا بیم‌دهنده جهانیان باشد. در این آیه از کلمه عالمین استفاده نموده و هدف از نزول قرآن را انذار جهانیان بیان نموده است از این تعبیر چند نکته برداشت می‌شود:

اولاً: اینکه این انذار مخصوص قوم و نژاد خاصی نیست و مخاطب آن تمام جهانیان می‌باشد و شامل هر نژاد، رنگ و ملیتی می‌شود؛

ثانیاً: طبق نظر برخی از مفسرین کلمه عالمین نه تنها از نظر مکانی قیدی ندارد بلکه از نظر زمانی هم بدون قید می‌باشد و شامل تمام زمان‌ها - گذشته و آینده - می‌باشد.

«تعبیر للعالمین روشنگر این است که آئین اسلام جنبه جهانی دارد و مخصوص به منطقه و نژاد و قوم معینی نیست، بلکه بعضی از آن استفاده خاتمیت پیامبر ﷺ

۱. سوره فرقان، آیه ۱.

کرده‌اند، چرا که عالمین نه فقط از نظر مکانی محدود نیست که از نظر زمانی هم قیدی ندارد و همه آیندگان را نیز شامل می‌شود.^۱

آیه بعدی آیه ۵۲ سوره ابراهیم است:

«هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ وَيَلْعَلُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ».

این (قرآن عظیم) حجت بالغ برای جمیع مردم است (تا خلائق از آن پند گرفته) و تا بدان وسیله خداشناس و خدا ترس شوند و تا عموم بشر خدا را به یگانگی بشناسند و صاحبان عقل، متذکر و هوشیار گردند.

در این آیه چند نکته وجود دارد اول اینکه خداوند در این آیه، قرآن را حجت بر ناس قرار داده و همان طور که در آیه مشاهده می‌فرمایید کلمه ناس به طور مطلق بیان شده است و ناس را مقید به مردم سرزمین خاص و یا مردم زمان خاصی نفرموده بنابراین آیات قرآن بر تمامی مردم و در همه زمان‌ها حجت است و احکام و دستورات آن نیز باید در تمام زمان‌ها و مکان‌ها حجت باشد.

مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع البیان در ذیل این آیه می‌فرماید:

«از این آیه بر می‌آید که قرآن پاسخگوی همه نیازمندی‌های مردم است، زیرا اجمال و تفصیل همه امور، از قرآن استفاده می‌شود».^۲

در حدیث صحیح از امام جعفر صادق عليه السلام در مورد حلال و حرام الهی سؤال می‌شود و ایشان زمان و مکان خاصی را برای اجرای احکام الهی شرط نمی‌دانند و حلال و حرام الهی را تا ابد جاری و نافذ می‌دانند.

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۲۷ جلد، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۵، ص ۹.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ترجمه فراهانی، ۱۳۶۰ ش، ج ۱۳، ص ۱۶۰.

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ فَقَالَ حَلَالٌ مُّحَمَّدٍ، حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامُهُ، حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَلَا يَجِيءُ غَيْرُهُ»^۱.

در اصول فقه قاعده‌ای وجود دارد به نام استصحاب عدم نسخ احکام؛ به عبارت دیگر هر گاه شک کردیم که حکمی نسخ شده یا هنوز این حکم ادامه دارد، استصحاب عدم نسخ جاری می‌شود به عبارتی شک در اینجا راه ندارد و حکم ابقاء می‌شود. استصحاب عدم نسخ در دو جا جاری می‌شود:

۱. استصحاب عدم نسخ احکام شرایع سابق؛

۲. استصحاب احکام شریعت اسلام.

در مورد حجیت این اصل بین علما اتفاق نظر وجود دارد و عده‌ای ادعای اجماع در مورد آن نموده‌اند. امام خمینی در کتاب اجتهاد و تقلید در ضمن مثالی می‌فرماید؛ هر گاه مکلف مستطیع که حج بر او واجب شده، شک کند در بقای این حکم به خاطر نسخ حکم، در اینجا مکلف نباید به شک خود اعتنا کند. مرحوم امام علت این حکم را استصحاب عدم نسخ احکام بیان می‌فرماید:

«لو علمنا بأنَّ الْحَجَّ كَانَ وَاجِبًا عَلَى مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَشَكَّكَ فِي بَقَائِهِ؛ مِنْ أَجْلِ طَرَوْ النَّسْخَ مَثَلًا، فَلَا إِشْكَالَ فِي جَرِيَانِ اسْتِصْحَابِ الْحُكْمِ الْمُتَعَلِّقِ بِالْعَنْوَانِ لِنَفْسِ ذَلِكَ الْعَنْوَانِ، فَيَصِيرُ - بِحُكْمِ الْاسْتِصْحَابِ - حُجَّةً عَلَى كُلِّ مَنْ كَانَ مُصَدِّقَهُ وَ لِهَذَا لَا يَسْتَشْكَلُ أَحَدٌ فِي اسْتِصْحَابِ عَدَمِ النَّسْخِ»^۲. همان طور که مشاهده می‌فرمایید امام خمینی در مورد استصحاب عدم نسخ احکام می‌فرماید:

۱. ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی، الکافی (ط - الإسلامية) تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ هـ، ج ۱، ص ۵۸.
 ۲. سید روح الله موسوی خمینی، الاجتهاد و التقليد للإمام الخميني، تهران، مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۸۸ ش، ص ۱۲۱.

احدی در این مورد اشکالی وارد نکرده است، به عقیده برخی از علما این استصحاب عدم نسخ احکام شرعی از ضروریات دین است در نتیجه طبق این قاعده که مورد اتفاق همه علما می‌باشد احکام اسلامی با شک در نسخ آن، نسخ نمی‌شود و باید همیشه و برای همه زمان‌ها برقرار باشد.

طبق مبانی که گذشت تشکیل حکومت اسلامی امری ضروری می‌باشد.

بعد از آن که اثبات شد تشکیل حکومت اسلامی امری ضروری و اجتناب ناپذیر است این سؤال اصلی به وجود می‌آید که حق حاکمیت و صدور حکم و قوانین در دولت اسلامی بر عهده چه کسی قرار دارد؟

حق حاکمیت و حق صدور حکم در اسلام

پس از بررسی ضرورت تشکیل حکومت اسلامی و اثبات ضرورت حکومت برای اجرای احکام شرع، در اینجا این سؤال مهم به وجود می‌آید که در حکومت اسلامی حق حاکمیت با چه کسی است و چه کسی حق صدور احکام شرع را دارد؟ و اساساً بنا بر کدام دلیل و مبنا باید از اوامر و نواهی او اطاعت کرد؟

در پاسخ باید گفت در مکتب اسلام که یک مکتب توحیدی می‌باشد و توحید و معاد از اصول اولیه دین است حق حاکمیت را تنها برای مالک اصلی هستی یعنی خدای تبارک و تعالی می‌داند بر خلاف برخی مکاتب سیاسی که بر پایه اومانیسم «انسان محوری» پی ریزی شده‌اند و انسان را محور همه چیز می‌دانند و برای عالم آخرت و پس از مرگ در امر سیاست هیچ جایگاهی قائل نیستند.

اسلام دینی است که برای سعادت بشر در دنیا و آخرت برنامه دارد. در مکتب اسلام همه انسان‌ها برابر هستند و هیچ کس حق حاکمیت بر کسی را ندارد و اساساً یکی از هدف‌های پیامبران نجات‌بخش خداوند از دست حاکمان جبار بوده است که به مردم با زور غلبه و حکومت می‌کردند و بر آنها ستم روا می‌داشتند.

«وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يَنْذِبُحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ
يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ»^۱.

و به یاد آرید هنگامی که شما را از ستم فرعونیان نجات دادیم که از آنها سخت در شکنجه بودید، (به حدی که) پسران شما را کشته و زنانتان را زنده نگاه می‌داشتند و آن بلا و امتحانی بزرگ بود که خدا شما را بدان می‌آزمود.

بنابراین قرآن کریم نه تنها حقی برای بشر برای حکومت قائل نیست بلکه در آیات متعدد انسان را تشویق می‌کند که در مقابل حکام ظالم ایستادگی کرده و آنها را از بین ببرند.

حق حاکمیت در قرآن کریم

آیات فراوانی در قرآن وجود دارد که تنها حق حاکمیت را از آن خداوند می‌داند.
«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»^۲.

علامه طباطبایی (ره) در ذیل تفسیر این آیه می‌گوید:

«حکم در هر امری که تصور شود جز از ناحیه کسی که مالک و متصرف به تمام معنا در آن باشد، صحیح و نافذ نیست و در تدبیر امور عالم و تربیت بندگان، مالکی حقیقی و مدبری واقعی جز خدای سبحان وجود ندارد، پس حکم هم به حقیقت معنای کلمه منحصرراً از آن خداوند است»^۳.

آیه بعدی، آیه ۶۲ سوره انعام می‌باشد. «ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ أَلَا لَهُ
الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ»^۴. سپس به سوی خدای عالم که به حقیقت مولای

۱. سوره بقره، آیه ۴۹.

۲. سوره یوسف، آیه ۴۰.

۳. سید محمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۱، ص ۲۴۲.

۴. سوره انعام آیه ۶۲.

بندگان است بازگردانده می‌شوند. آگاه باشید حکم (خلق) با خداست و او زودترین حساب‌رسان است.

در تفسیر المیزان آمده؛ نظریه توحیدی که قرآن کریم معارف خود را بر اساس آن بنا نهاده، حقیقت تأثیر را در عالم وجود، تنها برای خدای تعالی اثبات می‌کند و در موارد مختلف انتساب موجودات را به خدای سبحان به انحاء مختلفی بیان می‌نماید، به یک معنا- استقلالی- آن را به خدای سبحان نسبت داده و به معنای دیگر همان را- غیر استقلالی و تبعی- آن را به غیر او منسوب نموده است؛ و در عین حال در موارد مختلفی به معنای دوم آن را به چیزهای دیگر هم نسبت می‌دهد، همچنین از طرفی علم و قدرت و حیات و مشیت و رزق و زیبایی را به خداوند نسبت می‌دهد و از طرفی همین‌ها را به غیر خدا منسوب می‌سازد. حکم هم که یکی از صفات است، از نظر اینکه خود نوعی از تأثیر می‌باشد معنای استقلالیش تنها از آن خداوند است چه حکم در حقایق تکوینی و چه در شرایع و احکام وضعی و اعتباری.

قرآن کریم هم در بسیاری از آیات، این معنا را تایید نموده است که از آن جمله آیات زیر است: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»^۱، «أَلَا لَهُ الْحُكْمُ»^۲، «لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ»^۳.

علامه طباطبایی در این باره می‌فرماید:

آیات فراوانی، حکم تکوینی را مختص به ذات باری تعالی می‌داند اما در مورد حکم تشریحی از جمله آیاتی که دلالت دارند بر اختصاص حکم تشریحی به خدای تعالی این آیه می‌باشد:

۱. سوره یوسف، آیه ۴۰.

۲. سوره انعام، آیه ۶۲.

۳. سوره قصص، آیه ۷۰.

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ». ^۱ نیست حکم مگر برای خداوند، دستور فرموده است که جز او را نپرستید، این است دین استوار و اداره کننده اجتماع.

با اینکه این آیه و ظاهر آیات قبلی دلالت دارند بر اینکه حکم تنها برای خدای سبحان است و کسی با او شریک نیست، در عین حال در پاره‌ای از موارد حکم را و به خصوص حکم تشریحی را به غیر خداوند هم نسبت داده است، از آن جمله این چند مورد است:

«يُحْكَمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ». ^۲ حکم می‌کنند به آن کفاره، دو تن از شما که صاحبان عدالت باشند.

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ». ^۳ ای داوود ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم پس در میان مردم به حق حکم کن.

درباره رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«وَأَنْ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ». ^۴ و (توای پیغمبر) به آنچه خدا فرستاده میان آنان حکم کن.

«فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ». ^۵ پس حکم کن میان آنها به آنچه خدا فرستاده.

مجموع آیات قرآن کریم، این نتیجه را می‌دهد که حکم به حق به طور استقلال و اولاً و بالذات، تنها از آن خدای سبحان است و غیر او کسی مستقل در آن نیست و اگر هم کسی دارای چنین مقامی باشد، خدای سبحان بر او ارزانی داشته و او در مرتبه دوم

۱. سوره یوسف، آیه ۴۰.

۲. سوره مائده، آیه ۹۵.

۳. سوره ص، آیه ۲۶.

۴. سوره مائده، آیه ۴۹.

۵. سوره مائده، آیه ۴۸.

است و از همین جهت است که خدای تعالی خود را أَحْكُمُ الْحَاكِمِينَ و خَيْرُ الْحَاكِمِينَ نامیده و فرموده: أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ و نیز فرموده: وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ؛ او بهترین حکم فرمایان عالم است.

در تفسیر المیزان آمده است؛ آیاتی که حکم را به اذن خدای تعالی به غیر او نسبت می‌دهد مختص به احکام وضعی و اعتباری می‌باشد و به نظر علامه طباطبایی آیاتی که حکم تکوینی را به غیر خداوند نسبت دهد وجود ندارد.

با بررسی آیات گذشته به این نتیجه می‌شود دست یافت که خداوند حکومت را فقط به انبیا سپرده است و از آنها خواسته که با عدالت در بین مردم حکومت کنند:

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»^۱. ای داوود ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم پس در میان مردم به حق حکم کن.

بنابراین جانشینان خداوند در زمین برای حکومت و داوری در بین مردم، انبیا هستند و فقط ایشان حق حکومت در بین مردم را دارا می‌باشند و تنها از طریق پیامبران است که این حق به اجرا در می‌آید. از این آیات می‌توان به حق حاکمیت الهی پی برد و اگر حکومتی بخواهد حق حاکمیت را برای غیر خدا اثبات کند از منظر قرآن کریم حکومتی غیر مشروع و غاصب می‌باشد.

اثبات حق حاکمیت برای پیامبران و امامان معصوم

در بخش قبلی اثبات شد که حق حاکمیت مختص به ذات باری تعالی می‌باشد و برای اینکه این حق به اجرا درآید و حکومت الهی در زمین استقرار یابد خداوند این حق را به جانشینان خود که همان انبیا الهی می‌باشند تفویض نموده است و از این حق با تعبیراتی مانند خلافت و ولایت، یاد کرده است.

۱. سوره مانند، آیه ۴۸.

«یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ».^۱ ای داوود ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم پس در میان مردم به حق حکم کن.

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ».^۲ جز این نیست که ولی شما خداست و رسول او و آنان که ایمان آورده‌اند، همان ایمان آورندگانی که اقامه نماز و ادای زکات می‌کنند در حالی که در رکوع نمازند.

برای جانشینی و ولایت از طرف خداوند وظایف و مراتبی ذکر شده است از جمله آن می‌توان موارد زیر را نام برد:

۱. دعوت به خدا پرستی و پرهیز از طاغوت:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ أُعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ».^۳ ما در هر امتی پیامبری برانگیختیم تا به آنان بگویند خدا را پرستید و از پرستش غیر خدا (طاغوت) خودداری کنید گروهی هدایت یافتند و گروه دیگر (از طریق عناد و لجاج) شایسته گمراهی و ضلالت شدند.

۲. تعلیم کتاب و آموزش حکمت:

«رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».^۴ خدایا در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را برای آنان تلاوت کند و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزد و آنان را پاکیزه نمایند حقا که تو عزیز (توانا) و حکیم هستی.

۳. حکومت و برقراری قسط و عدل:

۱. سوره مائده، آیه ۴۸.

۲. سوره مائده، آیه ۵۵.

۳. سوره نحل، آیه ۳۶.

۴. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ».^۱

ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و میزان فرو فرستادیم تا مردم به قسط و عدل قیام کنند.

شاید بتوان گفت بالاترین وظیفه انبیا همین تشکیل حکومت و برقراری عدالت و برقراری نظام توحیدی در کل نظام هستی می‌باشد زیرا نظام توحیدی که از طرف خدا بر بشر نازل شده است مختص به زمان و مکان خاصی نیست بلکه احکام توحیدی، جهان شمول می‌باشد.

صریح ترین آیه‌ای که حق اطاعت و حکومت را به صراحت مختص خدا، پیامبر و امام معصوم می‌داند، آیه ۵۹ سوره نساء می‌باشد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا».^۲ ای اهل ایمان، فرمان خدا و رسول و فرمانداران (از طرف خدا و رسول) که از خود شما هستند اطاعت کنید، پس اگر در چیزی کار به نزاع کشد آن را به حکم خدا و رسول بازگردانید اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید. این کار برای شما بهتر و خوش عاقبت تر خواهد بود.

در تفسیر نمونه آمده است، «همه مفسران شیعه در این زمینه اتفاق نظر دارند که منظور از اولوا الامر، امامان معصوم می‌باشند که رهبری مادی و معنوی جامعه اسلامی، در تمام شئون زندگی از طرف خداوند و پیامبر ﷺ به آنها سپرده شده است و غیر آنها را شامل نمی‌شود و البته کسانی که از طرف آنها به مقامی منصوب شوند و پستی را در جامعه اسلامی به عهده بگیرند، با شروط معینی اطاعت آنها لازم است نه به خاطر اینکه اولوا الامرند، بلکه به خاطر اینکه نمایندگان اولوا الامر می‌باشند».^۲

۱. سوره حدید، آیه ۲۵.

۲. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۴۳۶.

در کتاب سلیم بن قیس الهلالی در مورد معنای اولی الامر آمده است:

«فی بیان اولی الامر و الولاية قال عليه السلام: أولهم و أفضلهم و خیرهم أخی هذا علی بن أبی طالب- و وضع یده علی رأس علی عليه السلام - ثم ابني هذا من بعده- ثم وضع یده علی رأس الحسن عليه السلام - ثم ابني هذا- و وضع یده علی رأس الحسين عليه السلام - من بعده و الأوصیاء تسعة من ولد الحسين عليه السلام واحد بعد واحد»^۱.

در مورد معنای اولی الامر و منظور از آن، روایات فراوانی وجود دارد که اولی الامر را مختص به امام معصوم می‌داند و اطاعت از ایشان را واجب می‌داند.

امام صادق عليه السلام در مورد ولایت اهل البیت می‌فرماید:

«ولایتنا ولایة الله، التي لم یبعث نبیا قط الا بها»^۲. ولایت (و حق حاکمیت) ما همان ولایت (و حق حاکمیت) خدا است که هیچ پیامبری را جز به آن (و با ایمان به آن) نفرستاده است.

بنابراین طبق آیات و روایاتی که گذشت حق اطاعت و حکومت را به صراحت مختص خدا، پیامبر و امام معصوم عليه السلام می‌دانند.

حرمت رجوع به حکام جور

بعد از آن که اثبات شد حق حاکمیت و اطاعت فقط مختص به خدا، پیامبر و امام معصوم می‌باشد درباره سلب حاکمیت از حکام جور و ظالم، آیات و روایات فراوانی داریم که به بررسی این ادله می‌پردازیم. در آیه ۶۰ سوره نساء آمده است:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يَرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يَرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا». آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتب آسمانی) بر تو و بر

۱. سلیم بن قیس هلالی، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، قم، ۱۴۰۵ ق، ج ۱، ص ۱۷۹.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، جلد ۱، ص ۴۳۷.

پیشینیان نازل شده، ایمان آورده‌اند ولی می‌خواهند طاغوت و حکام باطل را به داوری بطلبند با اینکه به آنها دستور داده شده به طاغوت کافر شوند و شیطان می‌خواهد آنها را شدیداً گمراه کند (و به بیراهه‌های دور دستی بيفکند).

در این آیه از رجوع و قبول قضاوت حکام طاغوت نهی شده است. در تفسیر نمونه ذیل تفسیر این آیه آمده است: «آیه فوق همچون سایر آیات قرآن یک حکم عمومی و جاودانی را برای همه مسلمانان در سراسر اعصار و قرون بیان می‌نماید و به آنان اخطار می‌کند که مراجعه کردن به حکام باطل و داوری خواستن از طاغوت، با ایمان به خدا و کتب آسمانی سازگار نیست، به علاوه انسان را از مسیر حق به بیراهه‌هایی پرتاب می‌کند که فاصله آن از حق، بسیار زیاد است، مفسد چنان داوری‌ها در بهم ریختن سازمان اجتماعی بشر بر هیچکس پوشیده نیست و یکی از عوامل عقب‌گرد اجتماعات محسوب می‌شود».^۱

در احادیث هم از رجوع به حاکمان جور نهی شده است و بردن قضاوت را به نزد ایشان همانند رجوع به طاغوت دانسته‌اند، در حدیثی که در کتاب شریف کافی - عمر ابن حنظله - از امام صادق علیه السلام نقل نموده‌اند در مورد رجوع به حاکم جور حضرت می‌فرمایند:

« از امام ششم علیه السلام پرسیدم: دو مرد از هم مذہبان ما در باره دین یا ارث اختلاف کنند، نزد سلطان وقت یا قاضیان معروف به محاکمه روند، آیا حلال است این کار؟ فرمود: هر که به حق یا ناحق نزد آنها به محاکمه رود، پیش طاغوت به محاکمه رفته با اینکه خدا فرمان داده به طاغوت کفر ورزند و پشت کنند، خدای تعالی فرماید: «می‌خواهند پیش طاغوت به محاکمه روند با اینکه دستور دارند بدان کافر باشند» (طاغوت یعنی بسیار سرکش و مقصود از آن شیطان است و قاضیان ناحق که از طرف

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۴۴۷.

حکومت جور باشند طاغوت خوانده شده‌اند). عرض کردم: پس چه کنند؟ فرمود: متوجه شوند به یکی از شماها که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما نظر دارد و احکام ما را می‌داند و به حکمیت او راضی شوند که او را حاکم شماها مقرر ساختم و اگر طبق حکم ما قضاوت کند و از او نپذیرد (کسی که حکم بر ضرر او است) همانا حکم ما را سبک شمرده و ما را رد کرده و راد بر ما بر خدا رد کرده و این خود در مرز شرک به خدا است»^۱.

حق حاکمیت و نحوه اعمال آن در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام

حق حاکمیت مختص به ذات باری تعالی می‌باشد و برای اینکه این حق به اجرا درآید و حکومت الهی در زمین استقرار یابد خداوند این حق را به جانشینان خود که همان انبیا الهی می‌باشند تفویض نموده است و از این حق با تعبیراتی مانند خلافت و ولایت، یاد کرده است. شاید بتوان گفت صریح‌ترین آیه‌ای که حق اطاعت و حکومت را به صراحت مختص خدا، پیامبر و امام معصوم می‌داند، آیه ۵۹ سوره نساء می‌باشد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا». ای اهل ایمان، فرمان خدا و رسول و فرمانداران (از طرف خدا و رسول) که از خود شما هستند اطاعت کنید، پس اگر در چیزی کار به نزاع کشد آن را به حکم خدا و رسول بازگردانید اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید. این کار برای شما بهتر و خوش‌عاقبت‌تر خواهد بود.

در تفسیر نمونه آمده است، همه مفسران شیعه در این زمینه اتفاق نظر دارند که منظور از «اولوا الامر»، امامان معصوم می‌باشند که رهبری مادی و معنوی جامعه

۱. حسین طباطبایی بروجردی، منابع فقه شیعه، جلد ۳۰، ص ۸۵.

اسلامی، در تمام شئون زندگی از طرف خداوند و پیامبر ﷺ به آنها سپرده شده است و غیر آنها را شامل نمی‌شود و البته کسانی که از طرف آنها به مقامی منصوب شوند و پستی را در جامعه اسلامی به عهده بگیرند، با شروط معینی اطاعت آنها لازم است نه به خاطر اینکه اولوا الامرند، بلکه به خاطر اینکه نمایندگان اولوا الامر می‌باشند.

حال سؤال اصلی این می‌باشد که در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج) این وظیفه بر عهده چه کسانی است و چه کسانی باید در زمان غیبت به حکومت، قضاوت و همچنین کلیه اموری که از طرف خدا بر عهده پیامبران و امامان معصوم قرار داده شده است پردازند؟

در مورد ماهیت حکومت و جایگاه ولایت باید گفت که این جایگاه طبق نظر امام خمینی (ره) فی حد ذاته شأن و جایگاهی ندارد بلکه وسیله انجام وظایف است، امام خمینی در کتاب ولایت فقیه خود در این باره می‌فرماید:

«عهده دار شدن حکومت فی حد ذاته، شأن و مقامی نیست؛ بلکه وسیله انجام وظیفه اجرای احکام و برقراری نظام عادلانه اسلام است.»

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درباره نفس حکومت و فرماندهی به ابن عباس فرمود: «این کفش چقدر می‌ارزد؟ گفت: هیچ. فرمود: فرماندهی بر شما نزد من از این هم کم ارزشتر است؛ مگر این که به وسیله فرماندهی و حکومت بر شما بتوانم حق (قانون و نظام اسلام) را برقرار سازم؛ و باطل (قانون و نظامات ناروا و ظالمانه) را از میان بردارم.»^۱

بنابراین ما باید به دنبال این باشیم که در زمان غیبت امامان معصوم این وظیفه را بر عهده چه کسانی قرار داده‌اند؟

۱. سید روح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ره، ۱۴۲۳ ق، ص ۵۴.

در میان فقها مرحوم نراقی و از متأخرین مرحوم نائینی، تمام مناصب و شئون اعتباری امام را برای فقیه ثابت می‌دانند، مرحوم نراقی در کتاب «عوائد الأيام فی بیان قواعد الأحکام»، حق ولایت و حاکمیت را مختص به خدا، رسول و اوصیا از معصومین علیهم‌السلام می‌داند؛ و در مورد غیر از رسول و امامان معصوم می‌فرمایند اصل عدم ثبوت ولایت احدی بر احدی است الا کسی که از طرف خدا، رسول یا امام، ولایت به آن سپرده شده باشد.

«و أما غیر الرسول و اوصیائه، فلا شک أنّ الأصل عدم ثبوت ولاية أحد علی أحد إلا من وّلاه الله سبحانه أو رسوله أو أحد اوصیائه، علی أحد فی أمر».^۱

ایشان سپس به اثبات ولایت عامه برای فقیه می‌پردازند و فقیه را حاکم در زمان غیبت و نواب ائمه می‌دانند و معتقداند که فقیه در زمان غیبت از طرف معصوم ولایت عامه دارند و در مورد وظایف فقها در زمان غیبت می‌فرمایند:

«کلّ ما کان للنبی و الإمام - الذین هم سلاطین الأنام و حصون الإسلام - فیة الولاية و کان لهم، فلفقیه ایضا ذلک».^۲

تمامی وظایفی که برای پیامبر و امام ثابت شده است در زمان غیبت برای فقیه ثابت است و برای اثبات سخن خود روایات فراوانی که در این زمینه وجود دارد را می‌آورند. برای نمونه چند روایت را که دلالت بر ولایت فقیه دارد را می‌آوریم.

در کتاب شریف کافی در حدیث صحیحی آمده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِیْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي الْبُخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ».^۳

۱. ملا احمد نراقی، عوائد الأيام فی بیان قواعد الأحکام، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۷ ق، ص ۵۲۹.

۲. همان.

۳. ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، الإسلامية، ج ۱، ص ۳۲.

امام خمینی نیز در کتاب ولایت فقیه از این حدیث برای اثبات ولایت فقیه استفاده نموده‌اند و با قرینه قرار دادن آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، تمامی شئون و وظایفی که برای پیامبر و امام معصوم می‌باشد برای فقیه نیز ثابت می‌دانند، از جمله ولایت و امارت را که جزو امور اعتباری و عقلایی است قابل انتقال و ارث رسیدن به دیگران می‌دانند.

بنابراین اگر ادله ولایت فقیه را کامل بدانیم تمامی وظایف پیامبر و امامان معصوم در زمان غیبت بر عهده فقیه جامع الشرایط می‌باشد از جمله این وظایف حق حاکمیت و تشکیل حکومت برای اجرای احکام اسلامی می‌باشد.

بنابراین با توجه به مطالب قبلی باید گفت حق حاکمیت و تشکیل حکومت برای اجرای احکام اسلامی در زمان غیبت امام معصوم بر عهده فقیه جامع الشرایط قرار داده شده است.

چرا باید از اوامر حکومت اطاعت کرد؟

انسان موجودی مختار و آزاد آفریده شده است و اساسی‌ترین فرق انسان با سایر مخلوقات نیز همان اراده و اختیار او می‌باشد از جمله آیاتی که می‌توان در مورد آزادی اراده و اختیار انسان استفاده نمود آیه ۳ سوره انسان است.

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كُفُورًا»^۱ ما به حقیقت راه (حق و باطل) را به او نمودیم حال خواهد (هدایت پذیرد و) شکر (این نعمت) گوید و خواهد (آن نعمت را) کفران کند.

بسیاری از مفسران این آیه را دلیل بر آزادی انسان در مورد پذیرش و انتخاب راه زندگی و قدم برداشتن در مسیر حق و یا باطل دانسته‌اند، با این تفاسیر چگونه می‌شود

۱. سوره انسان، آیه ۳.

شهروندان را ملزم و مجبور به پذیرش قوانین در دولت اسلامی نمود؟ در پاسخ باید گفت:

«الزام سیاسی به معنای تعهد اخلاقی شهروندان به انجام دستورات و قوانین حکومت است. این مفهوم در معنای خاص خود با این پرسش هنجاری مرتبط است که «چرا و بنا به کدام دلایل اخلاقی «باید» از دولت اطاعت کرد؟»^۱.

در پاسخ به این سؤال؛ فلاسفه نظرات متعددی ارائه داده‌اند، برای پاسخ به این سؤال باید پیشینه این بحث را مورد بررسی قرار داد و مهم‌ترین بحث پیشینی آن مشروعیت است، فلاسفه هر کدام طبق مشروعیتی که برای حکومت‌ها اثبات نموده‌اند به پاسخ این سؤال پرداخته‌اند در میان فلاسفه مسلمان ابن سینا معتقد است:

«انسان مدنی بالطبع است، زیرا نیازهای طبیعی او تنها در اجتماع تأمین می‌شود. اجتماع ناچار از تعامل است و تعامل، محتاج قانون عادلانه‌ای است که تأمین‌کننده مصالح همه باشد، زیرا گرایش طبیعی انسان‌ها به سمت جلب هرچه بیشتر مصلحت و باعث تضاد است. بر اثر نبود قانون عادلانه، تضادها بیشتر شده و فساد، عالم‌گیر می‌شود. در نتیجه تضاد، فساد، ظلم و اتلاف حق، مصالح همه از بین می‌رود. از طرف دیگر، وجود قانون عادلانه به تنهایی تأمین‌کننده مصالح اجتماع و عدل مدنی نیست، بلکه نیازمند مجری عادل است. مجری عادل در شکل آرمانی خودش کسی جز نبی نیست، همان‌گونه که قانون به حق و حقیقت «عادلانه»، تنها با شریعت الهی به‌دست می‌آید، زیرا نبی انسانی به حقیقت کمال یافته و دارای تمام فضایل عقلی و عملی انسان است و این کمال او ملاک و مبنای اصلی برتری وی بر دیگران می‌باشد. نبی مجری صادق و صالح شریعت عادلانه است؛ یعنی انسان کامل و متعالی است که هم علم کامل به شریعت دارد و هم سلامت نفسانی (عصمت) برای اجرای صادقانه

۱. حیات الله یوسفی، الزام سیاسی در فلسفه سیاسی ابن سینا، مجله معرفت سیاسی، سال دوم، شماره دوم، پاییز ۱۳۸۹.

شریعت. از نظر فلسفی و اخلاقی، مبنای اصلی حقانیت و مشروعیت نظام اجتماعی، قانون و حاکمیت عدالت است و «عدالت» پایه فلسفی و اخلاقی التزام انسان‌ها به قانون، حکومت حاکم و الزام سیاسی به حساب می‌آید.^۱

به عبارت دیگر مقتضی مشروعیت الهی بودن حکومت، اطاعت از فرمان خدا می‌باشد و همچنین هر کس که از طرف خداوند منصوب برای حکومت باشد، واجب الاطاعه است و از مخالفت با او نهی شده است.

ادله لزوم اطاعت از حاکم به عنوان یک واجب شرعی

رسول خدا در حدیثی که در کتاب امالی شیخ مفید آمده است می‌فرماید:

«قال رسول الله ﷺ: اسمعوا و اطيعوا لمن ولاة الله الأمر، فإنه نظام الإسلام».^۲

بنابراین مهم‌ترین دلیل و مبنای اطاعت از حاکم اسلامی را طبق روایت نبوی، می‌توان حفظ نظام اجتماعی بیان نمود زیرا اگر نافرمانی و عدم اطاعت از حاکم اسلامی در جامعه رواج پیدا کند موجب هرج و مرج و از هم گسیختگی نظام اسلامی می‌گردد.

نمونه این امر را می‌توان در تاریخ مشاهده نمود، در جنگ صفین که بین لشکر امیر المؤمنین و معاویه درگرفت در قضیه حکمیت و نیرنگی که معاویه برای خاتمه دادن جنگ به کار برد، لشکریان امیر المؤمنین حضرت علی علیه السلام از فرمان ایشان سرپیچی نمودند و در نتیجه جنگ به اتمام رسید و معاویه با نیرنگ در قضیه حکمیت به خلافت رسید بنابراین سرپیچی از دستورات حاکم اسلامی می‌تواند تبعات جبران ناپذیری مانند فروپاشی نظام اسلامی را به همراه داشته باشد.

۱. حیات الله، یوسفی، الزام سیاسی در فلسفه سیاسی ابن سینا، مجله معرفت سیاسی، سال دوم، شماره دوم، پاییز ۱۳۸۹.

۲. محمد بن محمد مفید، الامالی للمفید، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق، ص ۱۴.

سرپیچی از دستورات حاکم اسلامی موجب ایجاد فساد در جامعه می‌شود که یکی از مصادیق افساد فی الارض می‌تواند همین عدم اطاعت از حاکم اسلامی باشد در فقه اسلامی مجازات بسیار سنگینی برای مفسد فی الارض در نظر گرفته شده است زیرا کسی که نظام اسلامی را به خطر می‌اندازد مستوجب مجازات سنگینی می‌باشد در قرآن کریم در این باره آمده است:

«مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»^۱. هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد چنان است که گویی همه انسان‌ها را کشته و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است.

اگر مخالفت با دستورات و قوانین در دولت اسلامی از مصادیق بغی (شورش بر حکومت اسلامی) و محاربه (کشیدن سلاح برای رعب در جامعه و ترساندن مردم) باشد در این صورت حکم چنین شخصی، افساد فی الارض و قتل می‌باشد.

روایاتی از امام معصوم علیه السلام نقل شده است که لزوم اطاعت از حاکم را به عنوان یک واجب شرعی بیان نموده‌اند. حضرت امیرالمومنین علیه السلام در ماجرای حکمیت در پاسخ به شبهه‌ای که خوارج بیان می‌کردند و می‌گفتند «لا حکم الا لله» حضرت جواب ایشان را این طور بیان نمودند:

«كَلِمَةٌ حَقٌّ يَرَادُ بِهَا بَاطِلٌ. نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، وَ لَكِنْ هُوَ لَأَمْ يَقُولُونَ: لَا أَمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ وَ إِنَّهُ لَا بَدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي أَمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ، وَ يَسْتَمْتَعُ فِيهَا الْكَافِرُ، وَ يَبْلُغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ، وَ يَجْمَعُ بِهِ الْفِيءُ، وَ يَقَاتِلُ بِهِ الْعَدُوَّ، وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ، وَ يُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِي، حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَ يَسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ»^۲.

۱. سوره مائده، آیه ۳۲

۲. محمد بن حسین شریف الرضی، نهج البلاغه (للصبحی صالح)، قم، هجرت، ۱۴۱۴ ق، ص ۸۲.

«این کلام، کلام حقی است اما از آن اراده باطل دارند. آری! لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، حکمی برای غیر خدا نیست، ولیکن اینها این حرف را نمی‌خواهند بزنند، اینها می‌خواهند بگویند که: امارت و حکومتی نیست مگر برای خدا و مردم امیر نمی‌خواهند؛ و این حرف غلط است؛ مردم ناچارند از اینکه امیری داشته باشند، یا امیر برّ یعنی پاکیزه یا امیر فاجر که در سایه امارت آن امیر، مؤمنین به کارهای خود برسند؛ به عبادت خود برسند و ذخیره و توشه‌ای برای آخرت خود بردارند؛ کافر هم به تمتعات دنیوی خود می‌رسد؛ و زمان به واسطه همان امارت، سپری می‌شود و روزگار به سر می‌آید. به واسطه آن امیر، غنائم و فیه و منافع جمع می‌شود؛ و به واسطه آن امیر مردم با دشمن جنگ می‌کنند و او را دفع می‌کنند؛ به واسطه آن امیر راه‌ها و سبیل‌ها امنیت پیدا می‌کند اگر آن امیر در کارهای شخصی خود فاجر باشد برای خود اوست، به باقی امور مربوط نخواهد بود؛ به واسطه آن امیر است که حق ضعیف را از قوی می‌گیرند تا اینکه شخص نیکوکار استراحت کرده و بیارآمد و همچنین انسان از شخص فاجر و ظالم در امنیت و مصونیت به سر برد».^۱

در حدیث صحیحی که از امام صادق علیه السلام نقل شده ایشان علت وجود امام و پیشوا را اصلاح جامعه می‌دانند، بنابر این روایت، جامعه اصلاح نمی‌شود مگر با وجود اطاعت از امام و پیشوای جامعه.

«لَا يَصْلُحُ النَّاسُ إِلَّا بِإِمَامٍ وَلَا تَصْلُحُ الْأَرْضُ إِلَّا بِذَلِكَ».^۲ امور مردم اصلاح نمی‌شود، مگر به واسطه پیشوا و رهبری و جز به وسیله او زمین به سمت آبادانی پیش نمی‌رود.

در پاسخ به این سؤال که چرا باید از اوامر حکومت اطاعت نمود، نتیجه‌ای که از بررسی این ادله می‌توان بدست آورد این است که اولاً حفظ نظام اجتماعی منوط به

۱. سید محمد حسین حسینی، ولایت فقیه در حکومت اسلام، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، ۱۴۱۶ ه. ق، ج ۲، ص ۲۰۷.

۲. محمد بن علی بن بابویه قمی صدوق، علل الشرایع، کتاب فروشی داوری، ۱۳۸۶ ه. ق، جلد ۱ ص ۱۹۷.

وجود حاکم و اطاعت از او می‌باشد و همچنین برای اصلاح جامعه و جلوگیری از فساد آن وجود حاکم یک امر ضروری می‌باشد.

نتیجه گیری

مشروعیت، پایه اساسی مقبولیت و کارآمدی حکومت است همین امر مبنایی ترین عنصر برای پذیرش الزام سیاسی و اطاعت شهروندان نسبت به حکومت به حساب می آید. الزام سیاسی اساس ترین موضوع فلسفه سیاسی در باب حکومت است.

سؤال اساسی که در اینجا وجود دارد این است که: شهروندان در دولت اسلامی چرا و بنا به کدام دلیل باید از دولت اطاعت کنند؟

در این تحقیق با رویکرد فقه سیاسی به بررسی مبانی فقهی مشروعیت الزام شهروندان در حکومت و دولت اسلامی پرداختیم و نتایجی که به دست آمد به شرح زیر می باشد:

مبانی مشروعیت الزام سیاسی به این دو سؤال مهم بر می گردد:

۱. چه کسی حق حاکمیت و حق صدور حکم را دارد؟

۲. چرا باید از اوامر حکومت اطاعت کرد؟

برای پاسخ به این پرسش ابتدا بررسی نمودیم که در اسلام اصلاً ضرورتی برای تشکیل حکومت وجود دارد یا خیر؟ برای ضرورت این امر، ملاکات و مبانی مختلفی وجود داشت از جمله ماهیت قوانین اجتماعی اسلام، ضرورت استمرار اجرای احکام الهی. بعد از بررسی ضرورت تشکیل حکومت اسلامی و پاسخ به این سوال که؛ حق حاکمیت در اسلام متعلق به کیست؟ با بررسی که انجام شد این حق طبق آیات قرآن کریم متعلق به خدای متعال می باشد: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»^۱.

۱. سوره یوسف، آیه ۴۰.

برای اینکه این حق به اجرا درآید و حکومت الهی در زمین استقرار یابد خداوند این حق را به جانشینان خود که همان انبیا الهی می‌باشند تفویض نموده است و از این حق با تعبیراتی مانند خلافت و ولایت، یاد شده است. عمده دلیل آن نیز آیات و روایات بود که بررسی گردید.

برای پاسخ به سؤال دوم که چرا باید از اوامر حکومت اطاعت نمود؟

دلایل مختلفی برای این امر ذکر گردید. مهم ترین دلیل روایت نبوی است:

«قال رسول الله ﷺ: اسمعوا و أطيعوا لمن ولاة الله الأمر، فإنه نظام الإسلام»^۱.

بنابراین مهم ترین دلیل و مبنای اطاعت از حاکم اسلامی را طبق روایت نبوی، می‌توان حفظ نظام اجتماعی بیان نمود. حفظ نظام اجتماعی منوط به وجود حاکم و اطاعت از او می‌باشد و همچنین برای اصلاح جامعه و جلوگیری از فساد آن، وجود حاکم یک امر ضروری می‌باشد.

۱. محمد بن محمد مفید، الأمالی للمفید، ص ۱۴.

فهرست منابع و مآخذ

- قرآن کریم.
۱. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.
 ۲. حسینی، سیدمحمدحسین، ولایت فقیه در حکومت اسلام، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، ۱۴۱۶ ه ق.
 ۳. خمینی، سید روح الله موسوی، الاجتهاد و التقليد، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۸ ه ق.
 ۴. خمینی، سید روح الله موسوی، ولایت فقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ره، ۱۴۲۳ ق.
 ۵. سبحانی تبریزی، جعفر، رساله فی تأثیر الزمان و المكان علی استنباط الأحکام، قم، ۱۴۲۵ ه ق.
 ۶. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه (للصبحی صالح)، قم، هجرت، ۱۴۱۴ ق.
 ۷. شوشتری، سید محمد حسن مرعشی، دیدگاه‌های نو در حقوق، دو جلد، تهران، نشر میزان، ۱۴۲۷ ه ق.
 ۸. صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی، علل الشرایع، کتاب فروشی داوری، ۱۳۸۶ ه ق.
 ۹. فراهانی، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ۱۳۶۰ ش،
 ۱۰. عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی (عمید)، ۳ جلد، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۴۲۱ ه ق.
 ۱۱. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه محمد باقر کمره ای، قم، اسوه، ۱۳۷۵ ش.
 ۱۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ه ق.
 ۱۳. مطهری، مرتضی، فقه و حقوق (مجموعه آثار)، ۳ جلد، قم، ۱۴۴۰ ه ق.
 ۱۴. مفید، محمد بن محمد، الأمالی للمفید، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ه ق.
 ۱۵. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش.
 ۱۶. منتظری نجف‌آبادی، حسینعلی، مجازات‌های اسلامی و حقوق بشر، قم، ارغوان دانش، ۱۴۲۹ ه ق.
 ۱۷. موسوی همدانی، سید محمد باقر؛ ترجمه تفسیر المیزان، قم، دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ ش.
 ۱۸. نراقی، ملا احمد، عوائد الأيام فی بیان قواعد الأحکام، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۷ ه ق.
 ۱۹. هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهمالی، قم، ۱۴۰۵ ق.
 ۲۰. یوسفی، حیات الله، الزام سیاسی در فلسفه سیاسی ابن سینا، مجله معرفت سیاسی، سال دوم، شماره دوم، پاییز ۱۳۸۹.